

بسم‌الحق

"با نام آزادی، آگاهی و عدالت"

پیام به دانشجویان دریایی و دریادل

دکتر محمد ملکی

"قطره دریاست اگر با دریاست"

دانشجویان آگاه؛ فرزندان عزیزم؛

نامه‌های دردآلودتان خطاب به کوفی عنان و ملت ایران را خواندم، می‌خواهم به نام قطره‌ای از دریا "غمگانه" با شما سخن بگویم. زیرا می‌دانم و خوب می‌دانم چه غم بزرگی بر دلهای صبوران سنگینی می‌کند.

"غم خواهران و برادرانی که ناحق در پشت میله‌های میعادگاه آزادگان گرفتار آمده‌اند".

آری، خواهران و برادرانی که نه دیروز و امروز، که ده‌ها سال به ناحق در پشت میله‌های میعادگاه آزادگان گرفتار شدند و جان بر سر پیمان نهادند.

و اگر این روزها دوستان و همسرهای شما را از کلاس درس به سلولهای زندان فرستاده‌اند و در خیال باطل خود می‌خواهند آتشی را که از عشق به آزادی وطن در جان آنها افتاده خاموش کنند، غافلند که شعله‌های این آتش سرکش است و مهارناشدنی و اگر این روزها برادران و خواهران شما زیر شکنجه اقتدارگرایان و پاسداران "نظام ولایتی" گرفتار آمده‌اند غم به دل راه ندهید که آنها بر سر عهد و پیمان استوار مانده‌اند و می‌مانند زیرا "جنبش دانشجویی" نقادی حاکمان، مبارزه علیه بیدادگران، هموارسازی راه دموکراسی‌خواهی و تحکیم دموکراسی را وظیفه خود می‌داند، این انتخاب بر آنها مبارک باد

فرزندانی، دانشجویان عزیز وقتی می‌بینم شما نگران دوستان دانشجویان هستید، وقتی از سرنوشت یک خانم خبرنگار در اتاقهای شکنجه رنج می‌برید، وقتی از گوشه و کنار می‌شنوید بر سر دختران و پسران دانشجو چه می‌آورند و وقتی از بزرگترها شنیده‌اید که شکنجه و اعتراف گرفتن در زندانهای مخوف "نظام ولایتی" یعنی چه، باید نگران باشید، به شما حق می‌دهم چنین باشید زیرا می‌دانم و خوب می‌دانم؛

می‌دانم، خوب می‌دانم، چرا که زندان، شکنجه، بازجویی، تعزیر، توهین و تحقیر، بازجو، دادگاه، حاکم شرع، قاضی، مفتی، قضاوت و ... در "حکومت دینی" و "دین حکومتی" را خوب می‌شناسم.

می‌دانم، خوب می‌دانم وقتی کابل به کف پا و هر جای بدن ت بوسه می‌زند، چه آتشی در وجودت می‌افتد.

می‌دانم، خوب می‌دانم آنگاه که با چشم‌بند به اتاق بازجویی می‌برند و نگهبان در را می‌بندد و تو هیچ جا و هیچ کس را نمی‌بینی، وقتی سیلی محکم بازجو تعادلت را به هم می‌ریزد و محکم به دیوار برخورد می‌کند و کف اتاق بازجویی "شک" می‌شود و از درد به خود می‌پیچی و صدای بازجو را می‌شنوی که با چند فحش ناموسی موهای سرت را می‌گیرد، به بالا می‌کشد و فریاد می‌زند "مرتیکه پیوز خودتو به موش مردگی زن، بشین رو صندلی جواب منو بده" با این کار بازجو چگونه شخصیت و وجودت به هم می‌ریزد.

می‌دانم، خوب می‌دانم. بازجویی‌های شبانه یعنی چه و برخورد بازجویان نیمه‌شبها با متهمان خسته و نگران چگونه است.

می‌دانم، خوب می‌دانم. اگر جوان باشی و کم تجربه با چه نیرنگ‌ها و وحشت‌افکنی‌ها توی دلت را خالی می‌کنند تا وادارت کنند آنچه می‌گویند بگوئی و بنویسی.

می‌دانم، خوب می‌دانم. "تواب‌سازی" یعنی چه و چگونه از زندانی بی‌گناه یک "تواب" می‌سازند تا به هزاران گناه ناکرده اعتراف کنی.

می‌دانم؛ خوب می‌دانم. داروهای روان‌گردان با مغز و اندیشه و حواست چه می‌کند تا آنجا که باورت می‌شود از روز تولد جاسوس بوده‌ای و در خدمت امپریالیسم و استکبار جهانی!

می‌دانم، خوب می‌دانم. سلولهای انفرادی بند 209 چگونه جایی است وقتی به علت زیادی زندانی چندین و چند نفر را در آن می‌ریزند با بودن توالت و دستشویی در داخل سلول چه مشکلاتی داری و اگر در آنجا تنها باشی چه حوادثی ممکنست روح و جسمت را متلاشی سازد، آنگاه که زنی شوهر اعدام شده با یک بچه یکی دو ساله را در سلول کنارت انداخته‌اند و صبح در حالیکه بچه در خواب است مادر را برای بازجویی برده‌اند. کودک بی‌گناه زندانی وقتی از خواب بیدار می‌شود و مادر را در کنار خود نمی‌بیند چند دقیقه گریه می‌کند و از سلول بیرون می‌آید، به پشت سلول تو می‌رسد. پنجه به در می‌ساید و گریه کنان مادر می‌طلبد و تو از شکاف پایین در که محل دریافت غذاست پاهای بچه را می‌بینی و گریه و ناله او را می‌شنوی، قادر به هیچ کاری نیستی تنها بغض و نفرت خود را می‌بلعی و اشکهایت را با آستین پیراهنت می‌رویی و ساعتی می‌سوزی و می‌سازی تا صدای ناله مادری که یک سوی چوبی را که در دست نگهبان است گرفته و لنگ‌لنگان و ناله کنان به طرف سلول خود می‌رود را می‌شنوی و می‌فهمی در بازجویی چه بر سر او آورده‌اند.

می‌دانم، خوب می‌دانم تفاوت شکنجه سیاه و شکنجه سپید را و آنچه در زندانهای "حکومت دینی" با فاصله 20 سال (1360 - 1380) اتفاق افتاده و این روزها هم می‌افتد و اکنون موجب نگرانیهای شماست.

می‌دانم، خوب می‌دانم...

فرزندانم، دانشجویان عزیز:

بگذارید اعتراف کنم، نسل من به جای مبارزه با استبداد و دیکتاتوری و فاشیسم با مستبد و دیکتاتور و فاشیست درافتاد زیرا می‌پنداشت با تغییر کسوت و نام حاکمان می‌تواند به آزادی و عدالت برسد.

نسل من دنبال قهرمان‌سازی بود نه مردم‌سازی. نسل من می‌پنداشت با کفن شدن شاه وطن و وطن خواهد شد. نسل من شعارش نه مرگ بر استبداد که مرگ بر مستبد بود.

و دیدیم و شاهد بودیم نتیجه این شعار انحرافی آن شد که "نظام شاهی" به "نظام ولایتی" تبدیل گردید و چند نسل از جمله شما دانشجویان تاوان این اشتباه تاریخی را پرداختید و می‌پردازید.

حال که پس از فراز و نشیب‌های بسیار و یک گسست پانزده - بیست ساله "جنش دانشجویی" به این نتیجه رسیده که نمی‌توان از شکم استبداد و یک نظام مطلقه دموکراسی بیرون کشید و زمان امید بستن به تغییرات سطحی و مردم‌فریبی با نام اصلاحات، دیگر کارساز نبوده و با رنگ آمیزی و ظاهر سازی سر پا نگهداشتن یک بنای پوسیده امکان پذیر نیست. اکنون که ریشه‌های درد را شناخته‌اید حق دارید فریاد کنید:

"دیگر سخنی با حاکمیت نداریم و گردن نهادن حاکمیت به انتظارات برحق ملت ایران را خیالی خام می‌پنداریم و دیدیم که خواسته‌های برحقمان را وقتی نمی‌نهند. پاسخ عملکرد قانونی‌مان بازداشت‌های غیرقانونی شد و پیامد خواسته‌های انسانی‌مان سرکوب غیرانسانی"

قسمتی از نامه انجمن‌های اسلامی دانشجویان به ملت ایران، چهارشنبه 1 مرداد 82

و این روزها که شما عزیزان "به عنوان پیشگامان جنبش دموکراسی خواهی" اتکاء به فرد و قهرمان سازی و رهبر تراشی را به بیراهه رفتن می دانید و خود را مسئول و پاسخگو در پیشگاه ملت ایران می شناسید بر سر اصل سوم مواضع خود که اعلام کرده اید به جدّ بایستید و از همه مدعیان مردمسالاری، قانونمداری، جامعه مدنی، عدالت خواهی و مخالفت با دخالت های بیگانه و ... مصرا نه بخواهید، نه یکبار، بارها و بارها آنها هم اعلام کنند:

از آنجا که سرنوشت هر قومی جز با تدبیر و اندیشه آنان رقم نخواهد خورد، ملت ایران را حاکم بر سرنوشت خود می دانیم و معتقدیم که جز با تکیه بر آرای مردم و مراجعه به خرد جمعی هیچ حاکمیتی مقبول نخواهد بود.

بند 3 از مواضع اعلام شده نامه 1 مرداد 82

دانشجویان عزیز؛ دانشگاهیان؛

رسالت امروز شما تبلیغ و برنامه ریزی برای "مراجعه به خرد جمعی" است در این راه بکوشید و از هزینه های آن ترسی به دل راه ندهید که اگر حاکمان تن به چنین کاری ندهند و این آخرین شانس برای یک دگرگونی آرام و قانونی را از دست دهند بی شک فردایی که زیاد دور و دیر نیست با طوفان خشم ملت مواجه خواهند شد آنگونه که "نظام شاهی" نصیحت ناصحان را نپذیرفت و ملت مجبور به قیام و اقدام شد، با ادامه سرکوب دانشجویان و روزنامه نگاران و فرهیختگان، مسلماً در آینده نزدیک از "نظام ولایتی" هم تنها نامی و یادی باقی خواهد ماند و در پایان اطمینان می دهم به نام یک ایرانی، یک شهروند و یک دانشگاهی در کنار فرزندان دانشجوییم تا آخرین نفس خواهیم بود.

و اما پیامی به "دوستان":

چرا سرزنش می کنید؟

قطره ای بودم افتاده در برکه ای آرام و بی حرکت، داشتم می پوکیدم و لجنی می شدم.

صدایی برخاست، سنگی از کوه جدا شد، درون برکه فرو افتاد،

و من به رودی متلاطم و جاری پرتاب شدم، رودی که می رفت تا به دریا پیوندد

می خواستم دریایی شوم، می خواستم تنم را که هنوز چرک و زخم میرغضبها را بر خود داشت

با آب دریا بشویم.

مگر "دریا" شفا دهنده و پاک کننده نیست؟

می خواهم پاک شوم، آنگاه در دل دریا بمیرم

می خواهم چون قویی در گوشه ای از دریا تنهای تنها بمیرم

چرا سرزنش می کنید؟

می خواهم در کنار و در میان میلیونها "قطره" باشم

دوست دارم قطره باشم، درون دریا، دریایی مواج و طوفان زار

از گندیدن و لجنی شدن و آنگاه مردن، بیزارم

چنین زیستن و چنان مردنی حرامم باد!

قطره دریاست اگر با دریاست

پس، چرا سرزنشم می کنید؟ چرا؟

با سلام به دانشجویان و همه آزادگانی که زندان و شکنجه را تجربه می کنند

1382/مرداد/15